

مجلس هشتم: نقد و بررسی قول عامّه در عدالت

مطلق صحابه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ترجمه بعضی از آیات سوره آل عمران

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى
شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ
يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱

... «و شما مسلمانانها افرادی هستید که از طرف

پروردگار مأمور شدید که امر به معروف کنید و

نهی از منکر کنید و در کارهای خیر مسارعت

۱ سوره آل عمران (۳) آیات ۱۰۳ - ۱۰۵.

کنید و این یگانه شاخصی است که شما را از [کافران جهان] جدا می‌کند. و نعمت خدا را به یاد بیاورید وقتی که با همدیگر دشمن بودید؛ خداوند بین دل‌های شما اُلْفَت انداخت و با یکدیگر به نعمت پروردگار برادر شدید! شما در کنار حفرهٔ آتشی نشسته بودید خداوند شما را گرفت و نجات داد و اِنْقَاز فرمود * حتماً باید در میان شما افرادی باشند که قائم به قسط باشند،

امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ و در این صورت جامعهٔ شما رو به فلاح و رشاد می‌رود * مبادا شما از راه تفرّق و جدایی و اختلاف حرکت کنید بعد از اینکه بیّنات و ادلّه و شواهد از طرف پروردگار به شما رسید؛ این خیلی عاقبت بدی دارد و عذابش سنگین است!»
و آن آثاری که در اثر اختلاف بیان می‌شود، بیان می‌فرماید؛ و بعد می‌فرماید که:

«تمام این دشمنی‌هایی که یهود و نصاریٰ با شما می‌کنند در اثر همان کانون نفاق و خودپسندی است که در میان آنهاست؛ و تا هنگامی که شما براساس ایمان و اسلام حرکت نکنید، هیچ موجودی نمی‌تواند به شما آسیب و گزند برساند.

از میان اهل کتاب هم افرادی هستند که ایمان

می‌آورند و آناء الیل و النهار به عبادت مشغول هستند؛^۱ هم‌ه آنها هم که خراب نیستند، بعضی‌ها که دارای طینت پاک هستند و حس انقیاد و پذیرش حق در آنها هست، ایمان می‌آورند؛ می‌بینید جماعتی از آنها در میان شب‌ها برمی‌خیزند و نماز می‌خوانند و ایمان آورده‌اند و سجده می‌کنند، ایمان به خدا دارند، ایمان به روز قیامت دارند، آنها هم امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در خیرات مسارعت دارند.

و آن چیزی که شما را برقرار می‌دارد اینکه گفتارهای دیگران را به نظر سوء و بدی نگاه نکنید، افتراق و جدایی پیدا نکنید، اختلاف پیدا نکنید؛ جامعه شما و امت شما براساس وحدت باشد؛ از تفرقه اجتناب پیدا کنید؛ و الا تمام عمر، فواید و فرائض و فضائل تبدیل به سیئات و

۱ سوره آل عمران (۳) آیات ۱۱۲ - ۱۱۴: ﴿ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذَّلَّةُ أَىٰ نَ مَا تُقْفَوْا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُ وَبَغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ آلٌ مَّسَّ كَنَّةَ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَانُوا یكْفُرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَیَقْتُلُونَ آلَٰنَ بِنَائِهِ بَغَىٰ رَحَقَّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا یَعْتَدُونَ * لَىٰ سَوَآءٌ سَوَآءٌ مِّنْ أَهْلِ آلِ كِتَابِ أُمَّةٍ قَانِمَةٍ یَتَلُونَ آیَاتِ اللَّهِ ءَآنَآءَ ءَلَىٰ وَهُمْ یَسْجُدُونَ * یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَآلِ یَوْمِ ءَلِ الْآخِرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَیُسْرِعُونَ فِیِ الْخِیْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّٰلِحِیْنَ﴾.

زشتی‌ها می‌شود.»

هدایت به سوی صراط مستقیم فقط با تبعیت از

قرآن و رسول خدا

﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ
وَفِيكُمْ رَسُولُهُ﴾؛^۱ «اصلاً چگونه

متصور است که شما کافر می‌شوید در حالی که
در میان شما آیات قرآن تلاوت می‌شود و در میان
شما رسول خدا هم هست؟!»

در این صورت، کسی که اعتصام به خدا پیدا کند

و از راه و رسم او تبعیت پیدا کند به آیات کتاب خدا،

﴿آيَاتِ اللَّهِ﴾ عمل کند و به منهاج و دستور پیغمبر عمل

کند، ﴿فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛^۲ «حتماً او به سوی

صراط مستقیم هدایت می‌شود!» «قد»، قد تحقیقه است

چون بر سر فعل ماضی در آمده است؛ نه تَقْلِيلِيَّة.

در این آیه می‌بینیم که خداوند می‌فرماید: آن

کسی به سوی صراط مستقیم هدایت می‌شود که

اعتصام به خدا پیدا کند؛ و اعتصام به خدا آن

کسی پیدا می‌کند که از ﴿آيَاتِ اللَّهِ﴾ که قرآن است

۱۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۱.

۲۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۱.

و از دستورات پیغمبر تبعیت کند. و آیات قرآن تنها فایده ندارد، حتماً ﴿وَفِيكُمْ رَسُولُهُ﴾ باید باشد. ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ﴾؛ «اصلاً چگونه متصور است اینکه: شما کافر بشوید درحالتی که هم کتاب خدا هست، هم سنت پیغمبر؛ هم کتاب خدا هست، هم کتاب گشا و هم مبین کتاب و هم مفسر کتاب؟!»

برداشت‌های غلط و سلیقه‌ای از قرآن، در

صورت جدایی از سنت پیغمبر

و این آیه به خوبی نشان می‌دهد که تنها کتاب خدا کافی نیست؛ تا سنت پیغمبر و منهاج پیغمبر نباشد، کتاب خدا یک کلیاتی است که هر کس روی ذوق و سلیقه خودش معنا و تفسیر می‌کند و تمام آن مطالب را با نفس خود اندازه‌گیری می‌کند، آنچه مطابق مشتتهیات نفس خودش باشد امضاء می‌کند و آنچه نباشد ردّ می‌کند.

و چقدر روشن است که بدون تفسیر قرآن و بدون روشن‌گر قرآن، قرآن به تنهایی نمی‌تواند دستگیری کند! چون قرآن نوری است که از طرف پروردگار آمده و دستورات کلی آورده است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ وظيفه شما چیست؟ هر کسی می‌گوید: من مؤمنم، پس بنابراین

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ من را می‌گیرد دیگر!

رسول است که باید مشخص کند که: تو مؤمن هستی و تو نیستی؛ او امر می‌کند، اگر کسی طبق امرش رفتار کرد مؤمن است و الا نه، کافر است. رسول بیان می‌کند که: امروز باید جنگ کنید، امروز باید صلح کنید، امروز باید حرکت کنید؛ خدا هم در قرآن مجید می‌گوید: باید از رسول تبعیت کنید! بنابراین، وقتی کسی تبعیت کرد، مؤمن می‌شود و اگر تبعیت نکرد کافر می‌شود؛ پس بدون رسول، ایمان و کفر با همدیگر آمیخته شده و آغشته شده و حدّ فاصل ندارد!

علت تمرّد شیطان

عیناً مانند شیطان که قبل از اینکه خطاب **﴿أَسْجُدُوا﴾**؛ «[بر آدم سجده کنید!]» بر او بشود، در میان ملائکه بود و خودش را به صورت ملائکه جا زده بود؛ چون امتحان نیامده بود و تمییز نیامده بود. وقتی که خطاب آمد و ملائکه اطاعت کردند و شیطان تمرّد کرد، جدا شد؛ اما قبل از خطاب جدا نبود، جزء ملائکه بود.

پیدایش بهشت و جهنّم با خطاب **﴿أَسْجُدُوا﴾**

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مطلب «قرآن به واسطه امام، هادی بشر است» رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ج ۲، ص ۷۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۰.

قرآن مجید می فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۱ «ما به ملائکه گفتیم که: به آدم سجده

کنید! همه سجده کردند مگر ابلیس.»

پس معلوم می شود که ابلیس هم جزء ملائکه

بود که خطاب به ملائکه به او تعلق گرفته که:

«ای ملائکه سجده کنید!» آنها سجده کردند اما

ابلیس سجده نکرد و چون سجده نکرد جدا شد؛

به واسطه جدا شدن، نه اینکه ماهیتش عوض شد

و جنس و فصل وجودی او تغییر کرد، بلکه

به واسطه این تمرّد ذات خود را نشان داد و تمرّد

خود را إرائه داد که اصلاً وجود او وجود معصوم

نبوده، وجود او شیطان و متمرّد بوده است، **﴿و**

كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۲ اصلاً

شیطان از ملائکه نبود، بلکه از جنّ بود. خداوند

یک موجوداتی خلق کرد مانند انسان؛ یک

موجوداتی خلق کرد همچون ملائکه؛ یک

موجوداتی هم خلق کرد [مانند] جنّ. اینها در

اصل وجود با همدیگر تفاوت داشتند، اما قبل از

آن امتحان، شیطان خودش را به صورت ملائکه

جا زده بود، لذا خطاب **﴿لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا﴾** او را

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۵۰.

^۲ سوره کهف (۱۸) آیه ۵۰.

گرفت؛ و چون مخالفت کرد، بروز سریره و ذات او شد و جنّ بودن و **(فَفَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ)** ظهور پیدا کرد و از گروه ملائکه که واقعاً نبود، ظاهراً هم جدا شد. پس بدون خطاب **(أَسْجُدُوا)** و بدون تمرّد شیطان، اصلاً نه بهشتی هست، نه جهنمی هست، نه انسانی هست، نه سعادتی هست، نه شقاوتی هست، هیچ نیست! اینها همه‌اش به واسطه همین خطاب [آمده] است.

قبول داشتن قرآن یعنی عمل به کلام مفسّر و

مبیّن حقیقی قرآن

قرآن هم همین‌طور است، برای تمام افراد بشر آمده است؛ تمام مسلمان‌ها می‌گویند بدون شک ما قرآن را قبول داریم! اما قرآن چیست؟ حقیقت قرآن چیست؟ قبول داشتن قرآن به چیست؟ اینکه انسان به حرف آن کسی که راهبر قرآن است و مفسّر قرآن است و مبیّن قرآن است، گوش کند؛ انسان آن وقت حرف قرآن را عمل کرده است، و الا می‌گوید: اصلاً همه آیات قرآن، منطبق بر من است؛ هر کسی به حرف من گوش کند، او به قرآن گوش کرده است؛ و هر که به حرف من گوش نکند، اصلاً به قرآن گوش نکرده

۱۱ ترجمه: «[همگی سجده کردند مگر ابلیس که او از طائفه جن بود]، لهذا از امر پروردگارش انحراف جست.»

است!

میزان حق چیست؟

این همه طوایف مختلف در اسلام و... می گویند: نظر ما حق است و نظر غیر ما باطل است! شافعی می گوید: ما حق هستیم و حَنَفِی باطل است! حَنَفِی می گوید: ما حق هستیم و حنبلی باطل است! آنها می گویند: ما حق هستیم و مالکی باطل است! حالا دوتا باطل که نمی شود. دو نفر در یک مبدأ، با همدیگر مختلف باشند و...، یکی حق است یکی باطل دیگر! پس بنابراین، در این صورت استفاده می شود که: اگر ما میزان حق را حق بگیریم، می توان باطل را سنجید؛ و الاً اگر میزان حق را بنا به پندار و تشخیص افراد بگیریم، هر کسی می گوید: حق بر من منطبق است و من هم بر حق منطبق هستم؛ و هر موجودی که بر من منطبق نباشد، او باطل است!

رسول خدا [حق را] مشخص می کند؛ **(وَوَفِيكُمْ رَسُوْلُهُ)**، در میان شما رسول خدا هست آن وقت چطور ممکن است شما کافر بشوید؟! اگر رسول خدا نباشد، سنتش نباشد، امرش نباشد، نهی اش نباشد، نفس شما می آید آیات قرآن را بر خودش منطبق می کند و هر کس راه خودش را می گیرد

و می‌رود. ولی وقتی رسول آمد و به شما امر کرد، شما چگونه می‌توانید آیات قرآن را بر خود منطبق کنید؟! درحالی‌که رسول به شما امر کرده است و شما مخالفت کردید، به آن امر کرده است و او اطاعت کرده است!

کلام رسول خدا میزان برای بروز باطن افراد

پس رسول خدا حکم آن جرقه الکتریکی است که به آب می‌زنند و به واسطه آن، آب تبدیل به دو گاز اکسیژن و هیدروژن می‌شود؛ این آبی که ما داریم می‌خوریم دوتا گاز است، دوتا گاز را با همدیگر جمع می‌کنند می‌شود آب. هزار سال این آب همین‌طور بماند تبدیل به آن دوتا گاز نمی‌شود. اما اگر این را به جرقه الکتریکی تجزیه کنند، فوراً این آب‌های دنیا که در رودخانه‌ها و در نهرها است و در اقیانوس‌ها است، در هر جا و در هر ظرف است فوراً تبدیل به دوتا گاز می‌شود، گازی که می‌رود روی هوا؛ آن گازی را هم که از روی هوا جمع می‌کنند و می‌آورند، آن را به وسیله جرقه تبدیل به آب می‌کنند. جرقه باید باشد تا آب را به آن دو گاز تبدیل کند و الا نخواهد شد.

جرقه‌ای که اصل وجود انسان را نشان می‌دهد که آیا انسان شیطانی است یا رحمانی،

مطیع است یا متمرّد است، کلام رسول خداست. اصحاب رسول خدا در زمان رسول خدا همه به صورت اصحاب بودند و همه نماز می خواندند و همه می گفتند: ما مطیع هستیم و...؛ امر رسول خدا می آمد، آن کسی که اطاعت می کرد جزء مؤمنین بود، و اگر نه، جزء منافقین و جزء متمرّدین بود!

فَسَقٌ وَلِيدٌ فِي بَيَانِ صَرِيحِ قُرْآنٍ؛ وَ عَدَالَتِ وَی

در نزد عامّه با ادلّه واهی

در میان این اصحاب، ولید بن عقبه است که: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ)**^۱ درباره همین ولید بن عقبه آمده است که قرآن می گوید: فاسق است!^۲ خبرهای دروغی که می آید شما دنبال آن نروید و به حرف او گوش نکنید و عمل نکنید؛ بلکه بروید تحقیق کنید، تَثَبَّتْ کنید، تَفَحَّصْ کنید که آیا واقعیت دارد یا ندارد؟ اگر واقعیت داشت بروید دنبالش، و اگر نه، نروید. خبر فاسق را بدون تحقیق و تفحص دنبال نکنید و الا اگر به حرف او اعتماد کردید، می روید و جنگ را با آن قبیله ای که آن شخص به دروغ برای شما خبر

^۱ سوره حجرات (۴۹) آیه ۶.

^۲ المغازی، ج ۳، ص ۹۸۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۲۷.

آورده است، آغاز می کنید و آنها را هم می کشید،

(فَتُصَبِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) ۱.

قول عامه بر عدالت مطلق صحابه و ادله رد آن

می گویند: این ولید بن عقبه از اصحاب رسول خداست، و چون صحابی است معصوم است، و هر صحابی که اسمش صحابی باشد - حالا با پیغمبر مصاحبت کرده باشد و یا پیغمبر را دیده باشد ولو به یک نظر، ولو بچه هایی هم که دو ساله بودند و اینها یک مرتبه پیغمبر را دیدند، اینها صحابی اند -، قولش حجت است! اصلاً درباره صحابی نمی شود صحبت کرد؛ هر کسی که صحابی رسول خداست درباره او دیگر ابداً نمی شود صحبت کرد! اصلاً درباره ولید بن عقبه نمی شود صحبت کرد؛ درباره عایشه نمی شود صحبت کرد؛ درباره عبدالرحمن بن عوف نمی شود صحبت کرد؛ درباره حکم، پدر مروان اصلاً نمی شود صحبت کرد و...؛ برای اینکه اینها همه صحابی اند، و صحابی [در نظر] آنها آن افرادی هستند که پیغمبر را با ایمان دیدند و با ارتداد هم از دنیا نرفتند و از اسلام برنگشتند؛

۱ سوره حجرات (۴۹) آیه ۶. ترجمه:

«... ممکن است از روی نادانی و ضلالت اقدامی از شما سرزند که موجب شرمساری و ندامت گردد.»

اینها همه قولشان حجّت است و هر چه از پیغمبر

بگویند حجّت است! و^۱

جعل حدیث به وسیله بعضی از صحابه

آن وقت اینها آمدند و در مرکز حکومت نشستند و روایاتی را از پیغمبر جعل کردند و تمام سنت عامّه را از روایات جعلی این افراد پیر کردند؛ در حالی که همه اینها خلاف واقع است که به عنوان اینکه این شخص صحابی است، [قولش حجّت است]! این [کلام]، خلاف آیات خود قرآن است که می گوید: «ولید، فاسق است!» وقتی قرآن می گوید: «ولید فاسق است»، ما چگونه بگوییم عادل است!؟

تمرّد بعضی از صحابه در جنگ تبوک از امر

پیغمبر

۱ رجوع شود به الإصابة، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۷ - ۲۳. و در ص ۱۶۲ می گوید:

«اتفق أهل السنة على أنّ الجميع عدول، و لم يخالف في ذلك إلا شذوذ من المبتدعة... روی بسنده إلى أبي زرعة الرّازی، قال: "إذا رأيت الرجل ينتقص أحدا من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فاعلم أنه زنديق...."»
ترجمه: «تمام اهل سنت اتفاق نظر دارند بر اینکه همه صحابه عادلند و هیچ کس مخالفت با این حرف نکرده است مگر عده کمی از بدعت گذاران... خطیب در الکفایه به سند خود از ابی زرعه نقل می کند: "هر کس ایرادی از یکی از صحابه بگیرد کافر است...!"»
۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۵۳۹.

وقتی خود قرآن می‌گوید در جنگ تبوک پیغمبر امر کرد: «حرکت کنید و بروید!» و جماعتی - که مقدار آنها هم یکی دو تا نبود، بلکه هشتاد و چند نفر بودند - آمدند و گفتند: «یا رسول‌الله! ما عذر داریم و چنین و چنان، و نمی‌توانیم بیاییم!» با اینکه امر پروردگار بود که: همه باید حرکت کنند! و در جنگ احد که لشکر حرکت کرد آمد به سوی بیرون [مدینه]، عبدالله بن اُبی با دار و دسته خودش از میان راه با سیصد و چند نفر برگشت و از میان این هزار و چند نفر اصحاب پیغمبر، سیصد و چند نفرش کسر شد.^۲ حال اینها می‌گویند: قول همه اینها حجّت است و چون صحابی هستند نباید به آنها دست زد و گفتارشان و هر کاری بکنند نباید درباره آن صحبت کرد!

ادله ردّ قول عامّه بر عدالت مروان

واقعه حرّه در مدینه (ت)

مروان با تمام آن جنایاتش،^۳ نباید هیچ حرفی

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ المغازی، ج ۳، ص ۹۹۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۶۳؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۳، ص ۲۸۷؛ امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۱۰ و ۳۰۸ - ۳۲۱.

^۲ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۳.

^۳ او اولین خلیفه مروانی بود. در زیارت عاشورا و نیز از زبان رسول خدا مورد لعن قرار گرفته است (المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۷۹).

به او زد چون صحابی است،^۱ ولو اینکه خودش
در جنگ جَمَل طلحه را هم کشته است! و این
طلحه خودش قاتل عثمان - که پدر زن مروان و
از اصحاب است - می باشد! حالا ما که آمده ایم

همراه طلحه و زبیر از سران جنگ جمل بود (الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۸۹). و نیز در جنگ صفین همراه معاویه بود (الفتوح، ج ۲، ص ۵۳۷).
وقتی والی مدینه بود در هر جمعه در منبر، امیرالمؤمنین را لعنت می کرد
(البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۵۹). وی از دفن امام حسن علیه السّلام در کنار
رسول الله منع کرد (أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴). در فاجعه حرّه به مردم
مدینه خیانت کرد و همراه مسلم بن عقبه از عاملین این جنایت بود (الطبقات
الکبری، ج ۵، ص ۲۸).

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۰۲، تعلیقه ۱:

«در کتاب النَّصِّ و الاجتهاد، طبع دوّم، ۳۴۰ و ۳۴۱ گوید: "... و مدینه را
به واسطه مجرم بن عقبه، به واسطه وصیّتی که از پدرش معاویه درباره مجرم
به وی رسیده بود کوبید. وقایعی که در مدینه بدست یزید واقع شد اموری
است که نزدیک بود آسمانها از آن شکافته شوند. و کافی است برای تو که
بدانی: آنها مدینه طیّبه را سه روز به دست لشکریان خود از قتل و غارت و
هتک ناموس سپردند، تا جایی که هزار دختر باکره از دختران مهاجرین و
انصار، بکارت خود را از دست دادند در واقعه حرّه؛ در آن روز از مهاجرین
و انصار و پسرانشان و سایر مسلمانان، ده هزار و هفتصد و هشتاد مرد کشته
شد. و پس از آن دیگر در مدینه بدری (کسی که در جنگ بدر حضور داشته
است) یافت نمی شد. و از زنان و کودکان جمع کثیری کشته شدند. و مرد
سپاهی از لشکر یزید، پای طفل شیرخوار را می گرفت و از مادرش به سوی
خود می کشید و او را چنان به دیوار می کوفت تا مغز سرش پاره شود و به
روی زمین بریزد؛ در برابر چشمان مادرش! سپس مردم را امر کردند به بیعت
برای یزید بدین گونه که آنها غلامان و کنیزان یزید باشند؛ اگر بخواهد
استرقاق کند و به بندگی ببرد، و اگر بخواهد آزاد کند. مردم به همین گونه با
یزید درحالی که اموالشان را غارت کرده بودند، بیعت کردند. همه بیعت
کردند درحالی که چهارپایانشان را به غارت برده بودند، و خونهایشان را
ریخته بودند و به زنهایشان تجاوز کرده بودند. و مجرم بن عقبه سرهای
اهل مدینه را به سوی یزید فرستاد...»

^۱ البدایة و النهایة، ابوالفداء، ج ۸، ص ۲۵۷ هو صحابی عند طائفة كثيرة....

و داریم با علی جنگ می‌کنیم، می‌فهمیم که داری
دروغ می‌گویی؛ اما آن طلحه‌ای که خودش به
عنوان [خون‌خواهی عثمان] با علی جنگ
می‌کند، [قاتل عثمان است]!

از آنجا تیرش را برداشت و به سمت طلحه
رها کرد، درحالتی که طلحه و مروان خودشان از
رؤسای همان لشکر مخالف بودند! و می‌گفت:
«من دیدم هیچ موقعی بهتر از الآن نیست که من
از این مرد، خون‌خواهی کنم! چون طلحه، عثمان
را کشته است و عثمان از بنی‌امیه است، ما هم از
بنی‌امیه هستیم و ما بایستی که خون‌خواهی کنیم
دیگر؛ از این موقع چه بهتر که الآن طلحه را
آن طرف گیر آورده‌ایم و الآن می‌زنیم و می‌کشیم
و کسی هم مطلع نمی‌شود!» می‌گفت که: «دیدم
که هیچ موقعی بهتر از این نیست که الآن تیرم را
بزنم!» زد و تیر از این طرف میدان آمد و آن طرف
به ران طلحه خورد، ران شکافته شد و خون آمد
و آن قدر خون آمد تا مرد؛ و طلحه مدام فریاد
می‌زد و افسوس می‌خورد که: «هم دنیایم رفت
و هم آخرتم (آخر نه رئیسی، نه ریاستی، نه
پیروزی و نه جنگی! ما همه مردم را حرکت
دادیم و آوردیم اینجا، در آخر هم این‌طوری
داریم می‌میریم؛ تیری ناشناس آمده و به ما

خورده است)!!^۱

انسان یک وقتی می رود در جنگ، شمشیر می زند و بازو نرم می کند و کشته می شود؛ اما نه، بدون اینکه جنگی بکند، تیری آمده [و به او خورده] است و آن قدر خون از رانش آمد تا اینکه مرد و گناه تمام این جمعیت دوازده هزار نفر هم به گردن اوست! و خود مروان هم آن طرف تماشا می کرد، در حالی که خودش به طلحه تیر زده است!

حالا اینها می گویند: «هم طلحه و هم زبیر و هم مروان و تمام اینها همه پاک و خوب هستند و هیچ [صحبتی درباره آنها نباید کرد]؛ چون اینها صحابی هستند!» این حرف غلط است!

جعل روایت درباره خلقت توسط ابوهریره بر

خلاف نص قرآن

آن وقت این صحابی ها از پیغمبر روایاتی بر خلاف علم و بر خلاف کتب سالفه نقل کردند. ابوهریره یک روایتی از پیغمبر نقل می کند - و [به نظر آنها] سندش هم صحیح است و تمام [روایت]، عادل و موثق می باشد - که:

^۱ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۴۶؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۶۶.

خداوند آسمان و زمین را در شش روز خلق نکرد، بلکه در هفت روز خلق کرد. و رسول خدا دست مرا گرفت و شمرد: خداوند در روز اوّل چه کار کرد، در روز یکشنبه چه کار کرد، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه تا رسید به عصر جمعه یک ساعت به غروب که دیگر خلقت آسمان و زمین تمام شد.^۱

و این [روایت] تمام سلسله روّاتش تا خود ابوهریره صحیح‌اند!

و این خلاف نصّ قرآن است که: «خداوند آسمان و زمین را در شش روز خلق کرد.»^۲ آنها هم در این روایت مانده‌اند که چه کار کنند؛ اگر بگویند روایت صحیح است - که سندش هم صحیح است -، خلاف خود قرآن است؛ جواب یهود و نصاریّ را چه بدهند که آنها اعتراض به مسلمان‌ها می‌کنند: شما که می‌گویید قرآن ما حقّ است، این قرآن که می‌گوید خدا آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرده است؛ چطور حقّ است درحالتی که پیغمبرتان می‌گوید در هفت روز؟! اگر بگویند که باطل است، چون تمام سلسله سندش صحیح است باید بگویند:

^۱ مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۲۷.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۵۴ و بسیاری از آیات دیگر.

ابوهریره خودش در آخر سند است و او از پیغمبر دروغ نقل کرده است؛ و این را هم نمی‌خواهند بگویند!^۱ چون ابوهریره سالیان دراز

^۱ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۹۲، به نقل از ابوریّه:

«و از عجائب است که ابوهریره در این حدیث تصریح کرده است که خودش از پیغمبر شنیده است و پیغمبر هم در حال گفتن حدیث دست او را گرفته‌اند. و من در اینجا برای تحدّی و مغالبه و پیروزی بر آن کسانی که می‌پندارند چیزی از علم حدیث را دارا می‌باشند، اعلان و اعلام می‌نمایم که بیایند و این مشکل را حل کنند و شیخشان را از این ورطه و باتلاقی که در افتاده است بیرون بکشند؛ زیرا این حدیث بنابر قواعدشان صحیح‌السند می‌باشد، و در میانشان در صحّت آن اختلاف نیست. مسلم در صحیحش آن را روایت نموده است و در آنجا نه تنها تصریح دارد به اینکه آن را از پیامبر شنیده است، بلکه معتقد است که رسول‌الله دست وی را در دست خود گرفته و به وی حدیث می‌کرده است.

این از یک جانب؛ از جانب دیگر اینکه ائمه حدیث حکم کرده‌اند که این حدیث مخالف کتاب‌الله‌العزیز است و ابوهریره آن را از کعب‌الاحبار اخذ نموده است. اگر ابوهریره آن را به‌طور عنّنه روایت می‌کرد (از فلان از فلان)، ما می‌گفتیم شاید در آن روایان سهوی رخ داده است، و دنبال چاره‌ای می‌گشتیم تا ما را از آن ورطه خارج نماید؛ ولیکن وی تصریح به استماعش از شخص رسول‌الله نموده است و در هنگام تلقّی حدیث، دستش در کف رسول‌الله بوده است.

در این صورت بدون شک و تردید، این روایت کذب صریح و افتراء بر رسول‌الله است؛ پس حکم سازنده و جعل‌کننده آن چیست؟! آیا در تحت شمول حدیث رسول‌الله است که: "من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار؛ هر کس بر من دروغ ببندد در صورت عمد، باید نشیمنگاه خود را در آتش تهیه ببیند"؟!...

سوگند به خداوند که من نیاز شدید دارم تا پاسخ قانع‌کننده‌ای را از این مشکله به دست بیاورم! زیرا فقط و فقط اگر انسان نظرش را بر این حدیث بدوزد، تحقیقاً و بدون شک و ریب، آن از جمیع روایات ابوهریره پرده برمی‌دارد؛ به علّت آنکه وقتی ابوهریره در روایتی که خود تصریح به استماعش با گوش‌هایش از رسول‌خدا کند، حال دیگر روایاتش چگونه خواهد بود اگر عنّنه از غیر رسول‌خدا روایت کند؟!...

علماء ما در تکذیب این حدیث، بسیار نیکو وارد بحث شده‌اند و به طور

رئیس بوده، پیشوا بوده، مردم را به خلافت
معاویه دعوت می‌کرده و روایاتی را بر خلاف
امیرالمؤمنین جعل می‌کرده است! و اگر پای
ابوهریره [از احادیث] زده شود، نصف حدیث
سنّی‌ها و فقہشان از بین می‌رود.

ایرادات وارده بر روایتی جعل شده توسط

ابوهریره

اینها همه به جای خود. ابوهریره می‌گوید که:

روایت کرده‌اند که پیغمبر گفت: همین طوری که
خداوند علیّ اعلیٰ عرش را خلق کرد، خودش
روی آن عرش و روی آن کرسی نشست و دید
که تنها است؛ آن وقت پیغمبر را از اینجا برد بالا
و پهلوی خودش و دست راست خودش برد و
روی کرسی نشاند. و لذا در روز قیامت هر کس
که برود در موقف، پیغمبر را پهلوی خدا روی
کرسی می‌بیند.^۱

قطع حکم نموده‌اند که: ابوهریره دروغ گفته است در اینکه آن را از پیغمبر
روایت کرده است. و تحقیقاً آن را از کعب الأخبار یهودی که کمر بسته است
تا در تمام کارهایش دسّ در اسلام کند تا چهره زیبایش را مُشوّه سازد و بهاء
آن را از بین ببرد و باب طعن را در علم کسی که اسلام را آورده است مفتوح
سازد، اخذ و تلقی نموده است. (شیخ المَضیرَة أبوهریره، طبع دوم، ص ۷۹
تا ص ۸۲) *

*. شیخ المَضیرَة أبوهریره، محمود أبوریة، ص ۹۸.

^۱ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۴۳۸، با کمی اختلاف، به نقل از ابن تیمیّه، مرسلأ

نصاری هم عین همین حرف را می زدند که:
«خداوند علیُّ اعلیٰ در بالای آسمان حضرت
عیسی را برد بالا و در کنار خودش در روی همان
عرش نشاند.» مسلمان‌ها به نصاریٰ ایراد می کنند
که: خدا جسم نیست، عیسی خدا نیست، عیسی
پسر خدا نیست؛ خداوند روی کرسی و عرش
نمی نشیند، [بلکه] عرش عبارت است از
[قدرت] و احاطهٔ وجودی [پروردگار]، و استواء
بر عرش عبارت است از قدرت پروردگار و ارادهٔ
او که بر همهٔ عوالم استیلاء پیدا کرده است؛ و
خدا جسم نیست، پس چگونه شما می گوید که
خدا عیسی را بالا برد و پهلوی خودش نشاند؟!
[در جواب] می گوید: این حرف را خودِ شما
مسلمان‌ها می زدید! مگر روایت ندارید که: خدا
پیغمبر را خلق کرد و بعد پیغمبر را حرکت
می دهد و می برد بالا، پهلوی عرش خودش
می نشاند؟!!

عدم تمکن عامّه از جواب به خلاف‌ها و

جمل‌های صحابه

آن وقت در جواب این اشکالات، اینها همه
سر به زیر می مانند و می گویند چه کار کنیم؟! آیا

بگوئیم ابوهریره دروغ می گوید؟! اگر [این را] بگوئیم، فاتحه همه روایات بخاری و مسلم و اینها همه خوانده شده است! اگر بگوئیم راست می گوید، جواب این دشمنان و یهود و نصاری و ملحدین و بعضی از مسلمانهایی که به خود ما اعتراض می کنند و می گویند: «این اخباری که شما بر خلاف کتاب خدا دارید، جواب آن را بدهید؟!» جواب اینها را چه بدهیم؟!^۱

۱ جهت اطلاع بیشتر بر احوال ابوهریره و مجعولاتش رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۴، ص ۳۷۰.
امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۵۸:
«با وجودی که می بینیم از ابوهریره هزاران حدیث ساختگی و موضوع و مجعول در کتب عامه منتشر است، و بعضی تعداد آنها را دقیقاً به ۵۳۷۴ بالغ دانسته اند، بیاید و تماشا کنید از حضرت امیرالمؤمنین و سیدالوصیین و قائدالغرمحجلین و یعسوب المسلمین چند روایت نقل کرده اند؟! ابوهریره می گوید: «علی اولین کس بود که اسلام آورد و در دامان پیغمبر تربیت یافت و تحت کنف او پیش از بعثت زندگی می نمود و همین طور پیوسته با او بود تا پیغمبر به رفیق اعلی انتقال پیدا نمود، ابدأً از وی جدا نگشت، نه در سفر و نه در حضر. و وی پسر عم و شوهر دخترش، فاطمة الزهراء بود و در تمام غزوات و مشاهد غیر از تبوک حضور داشت؛ زیرا که در این غزوه، رسول خدا او را در مدینه به جای خود خلیفه نهاد و علی گفت: ای رسول الله! تو مرا در میان زنان و کودکان جا گذاشتی! رسول خدا فرمود: آیا راضی نیستی که منزله تو با من مانند منزله هارون با موسی باشد، به غیر از منصب نبوت؟!»

آری این امامی که احدی از میان جمیع صحابه مشابهی در علم برای او نمی باشد، مقدار احادیثی را که به وی اسناد داده اند، به طوری که سیوطی روایت نموده است، ۵۸ حدیث می باشد. و ابن حزم گوید: حدیث صحیح از او بیشتر از پنجاه حدیث نرسیده است؛ و بخاری و مسلم از آن احادیث

اختلاف بعضی از علمای عامه در خصوص

ایرادات وارده بر خودشان

حکَم،^۱ یکی از بزرگان عجیب و غریب و از علماء درجۀ یکی است که در زمان شافعی بود ولی می‌خواست بعد از اینکه شافعی از دنیا برود، برود آن مجلس شافعی را اشغال کند و به آن ریاست و آن مجلس و درس و بحث و... [برسد]. شافعی در مصر از دنیا رفت و این شخص آماده شد که بیاید [کرسی را اداره کند]. گفتند شافعی گفته است: «أَحَقُّ النَّاسِ بِمَجْلِسِي، رَبِيعٌ؛ یعنی از همۀ افراد آن کسی که سزاوارتر است تا اینجا بنشیند و این کرسی را اداره کند، ربیع است.»^۲ به او برخورد و خودش هم به مذهب مالک دست زد و مالکی شد؛^۳ و رفت يك کتابی بر علیه شافعی نوشت و در آن کتاب، تمام آراء و افکاری را که شافعی داشته و بر خلاف کتاب و سنت بوده است، يك يك ذکر می‌کند.^۴

اكتفا بر قرآن و کنار گذاشتن كلام رسول خدا،

علت اختلافات عامه

و این خوب است! نظیر اینها یکی، دوتا، سه‌تا،

چهارتا نیست! می‌دانید اینها از کجا پیدا شده است؟

برای اینکه اینها **(وَفِيكُمْ رَسُولُهُ)** را از قرآن انداختند و

گفتند: کتاب خدا کافی است؛ عمر گفت: «كفانا كتابُ

الله؛^۵ ما به سنت پیغمبر کاری نداریم!» حالا آمدند و در

فقط قریب بیست حدیث روایت کرده‌اند. «(الأضواء، طبع سوم، ص ۲۱۴ و ۲۱۵)»

^۱ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکم بن أعین بن لیث. (محقق)

^۲ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۱۷، ص ۴۲۳؛ ج ۲۰، ص ۱۶۹؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۳۰۳.

^۳ تاریخ الإسلام، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

^۴ الأعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۲۳؛ تاریخ الإسلام، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

^۵ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۸؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۲۴؛

آن [مطلب] ماندند.^۱

ردّ احمد امین مصری بر «حسبنا کتاب الله» در

کتاب یوم الإسلام

احمد امین مصری که مخالف شیعه است و آن اتهامات عجیب و غریب را [به شیعه] زده است، در آخر عمر کتابی به نام یوم الإسلام نوشته و در آنجا دارد:

و مِنَ الْخَطَاءِ أَنْ يُقَالَ: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛^۲ «این

صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۷:

«عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ!" فقال عمر: "إن رسول الله قد غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!"»

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون غلط بودن قبول قرآن بدون قبول گفتار رسول خدا رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۴۶.

۲ یوم الإسلام، ص ۱۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۴۷، تعلیقه ۲:

«احمد امین مصری کتابی در آخر عمر خود نوشته است و در آن از بسیاری از اتهاماتی که در فجر الاسلام و ضحی الاسلام به شیعه زده است، رفع ید کرده است و در حقیقت توبه نامه ای است از او بدون آنکه لفظ توبه و عذرخواهی را بر زبان آورده باشد. در ص ۱۲ از این کتاب می گوید:

”وَأَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ أَهَمُّ مَصْدَرٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ، وَ قَدْ تَجَرَّأَ قَوْمٌ فَأَنْكَرُوهَا وَ اِكْتَفَوْا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ وَ حُدِّه. وَ هَذَا خَطَاءٌ! فَفِي السُّنَّةِ تَفْسِيرٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْقُرْآنِ؛ وَ اِمَّا سُنَّتْ، پَسْ اَنْ مَهْمُ تَرِينُ مَصْدَرُ اسْتِ پَسْ اَنْ قُرْآنِ. وَ حَقًّا بَعْضِي اَنْ مَرْدَمُ تَجْرِي وَ تَعْدِي نَمُودَنْدُ تَا سُنَّتْ رَا اَنْكَارُ كَرْدَنْدُ وَ تَنْهَا بَهْ عَمَلُ بَهْ قُرْآنِ اَكْتَفَا نَمُودَنْدُ. وَ اَيْنُ كَارُ، كَارُ خَطَا وَ غَلَطُ اسْتِ؛ زِيْرَا دَرُ سُنَّتْ، تَفْسِيرُ بَسِيْارِي اَنْ رَسُوْلُ اَكْرَمُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرْبَارَهْ اَيَاتِي كِهْ دَرُ قُرْآنِ اسْتِ وَ جُودُ دَارْدُ.“

آنگاه احمد امین، شرحی نسبتاً مفصّل راجع به این موضوع می دهد.»

حرف بسیار غلطی است که

هم‌چنین حرفی کسی بزند! آیا کسی می‌تواند به کتاب خدا اکتفا کند درحالتی که پیغمبر نگهدارنده و پاسدار و مُراقِب و مفسّر و مبین است؟!»

حالاتم اتهاماتی را که به شیعه زده‌اند، یکی‌یکی یکی دارند پس می‌گیرند.^۱

کتب ابوریّه در انتقاد بر آراءِ عامّه و لزوم

مطالعه آن برای طلاب

شخصی مصری است به نام شیخ محمود ابوریّه که کتابی به نام أضواء علی السنّة المحمّدیة دارد و کتابی دیگر [به نام] شیخ المّضیره أبوهریره دارد؛ هر دو کتابش دیدنی است و طلاب علوم دینی حتماً باید کتاب‌هایش را نگاه کنند، به‌خصوص الأضواء او که حاوی خیلی مطالب نفیسی است؛ خودش هم سنّی است. از اوّل کتاب تا آخر کتاب - کتابی که چهارصد صفحه است -، تمام آراء اهل تسنّن از سنّی‌ها: حنفی، حنبلی، مالکی، ابوحنیفه، احمد حنبل را یکی‌یکی به باد انتقاد می‌گیرد و استدلال می‌کند

۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۴، ص ۶۳ - ۶۸.

که تمام اینها هوی پرست بودند و دنبال هوی رفتند و کتاب خدا را هم رها کردند! اما نه این طوری، [بلکه] به طوری که هر سنی بخواند نمی تواند ایراد کند؛ ابدأ نامی از ائمه ما نبرده است، [بلکه] از روی همان کتاب های خودشان و از روی همان کلمات خودشان استدلال می کند، تعارضات و اختلافات را خیلی خیلی عجیب روشن می کند و پنبه همه اینها را می زند. دکتر طه حسین در تقریظی که برای آن نوشته و در عین حال یک انتقادی هم داشته، خودش گفته است که:

من دو مرتبه این کتاب را مطالعه کرده ام و این کتاب، کتاب واسعی است و این بحث، بحثی است که اگر گسترش پیدا کند، خیلی عمق دارد و اصلاً وضع عوض می شود و تاریخ عوض می شود؛ با این کتاب، جهان عوض می شود و این کتاب چنین و چنان است!^۱

دکتر طه حسین از افراد شناخته شده و از نویسندگان و علمای درجه یک مصر است که همین ابوریّه هم از او خیلی تجلیل می کند.^۲ و مطالب در این کتاب خیلی بسیار روشن آمده

^۱ أضواء على السنة المحمّديّة، ص ۸.

^۲ همان، ص ۸۹ و ۱۷۸ و ۳۳۸ و ۳۶۰ و ۳۶۲.

است.

ملاقات مرحوم آیه الله سید مرتضی عسگری

و ابوریّه در مصر

در همین کتاب هم از آقای آقا سیّد مرتضی عسگری - سلّمه الله إن شاء الله - اسم آورده و آن کتاب عبدالله بن سبای ایشان را در آنجا یادآوری کرده و تعریف کرده است؛^۱ و باز از کتاب‌های مثل شیخ کاشف الغطاء در آنجا یادآوری کرده و تجلیل می‌کند؛^۲ با اینکه شیعه هم نشده بوده است! آقای آسید مرتضی عسگری این مطلب را خیلی پیش، بیست، بیست و پنج سال پیش می‌گفتند که:

من رفتم مصر و [ابوریّه] مریض بود و می‌رفتم در بیمارستان عیادت او؛ و بعد از چند روز هم فوت کرد. او این قدر از دست عایشه عصبانی بود که صریحاً او را لعن می‌کرد!

سنّی است، امّا عایشه را لعن می‌کند! می‌دانید عایشه در میان سنّی‌ها چقدر قیمت دارد؟! اوّلین زن مقدّس و ملکوتی است! اگر کسی در قوه متخیّله‌اش درباره عایشه توهمی کند، کافری است که قطعه قطعه‌اش کنند و هر تکه بدنش را

^۱ همان، ص ۱۷۸.

^۲ همان، ص ۲۷۲.

به عنوان تبرک ببرند! و می گفت: «او صریحاً لعن می کرد، و از عمر و ابابکر هم دل پری داشت!» گفتم: شیعه شد یا نشد؟! می گفت: «من نمی دانم، حالا آخر عمرش عمر و ابوبکر را هم لعن کرده باشد یا نکرده باشد!» علی کل تقدیر می گفت که: «من معتقدم که نسبت به آنها هم تردّد شدید داشت و با همان [حال از دنیا رفت].^۱

^۱ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۸۵، تعلیقه ۱:

«... این مرد سنی مذهب به واسطه فکر روشن و انصاف و مطالعات عمیق، دریافت که فقه عامّه دارای خلل است و در صحاح عامّه و بالأخص در صحیح بخاری روایات باطله و خلاف تاریخ و خلاف عقل بسیار است. لهذا این دو کتاب ارزشمند: الاضواء و شیخ المصیره را در ردّ احادیث و فقه عامّه که بر روایات راویانی کاذب و متهم همچون ابوهریره متکی می باشد، تدوین نمود. حضرت علامه حاج سید مرتضی عسکری - امدّ الله فی عمره الشریف - که سبط خال والد حقیر (مرحوم آیه الله کبیر و محدث عظیم آقامیرزا محمد طهرانی عسکری مقیم و متوطن در بلده طیبه سرمن راه) هستند، می فرمودند: "من برای او دو کتاب از مصنفات خودم: عبدالله بن سبا و جلد اول احادیث ام المؤمنین عایشه را به مصر فرستادم، برای وی بسیار جالب بود. و یک بار که به مصر رفتم برای دیدارش به بیمارستان رفتم، مریض بود در همان مرض فوت، از ملاقات و زیارت همدیگر بسیار مشعوف شدیم." ایشان می فرمودند: "به قدری برای او، عایشه زن خشن و تحریف کننده تاریخ و دشمن امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهما السلام، مورد نفرت گردیده بود که در همان روی تخت بیمارستان چندین بار او را لعنت کرد. و از عثمان نیز براءت می جست."

من از ایشان پرسیدم: او نسبت به شیخین چگونه بود؟! فرمودند: "نسبت به آنان هم به مطالب بسیاری رسیده بود و مذمت می نمود، ولی هنوز به مرحله لعن و براءت نرسیده بود که از دنیا رحلت نمود."

از فوت او تا این زمان متجاوز از سی سال می گذرد؛ اللهم احشره مع من یتولاه و یحبّه، و ابعده ممن یتبرأ منه و یبغضه!

انتقاد ابوریّه به ابوهریره و احترام ایشان به

امیرالمؤمنین علیه السّلام

و در همین کتاب ابوهریره، ابوهریره را به باد انتقاد می‌گیرد؛ معاویه را که دیگر اصلاً یگانه‌جُرثومهٔ فساد و مخالف اسلام و از بین برندهٔ حکومت اسلام و تبدیل‌کنندهٔ حکومت واقعی و نبوت و خلافت و سلطنت و هوی‌پرستی معین می‌کند؛^۱ خیلی خیلی روشن! و انصافاً آن جملاتی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌آورد، خیلی با احترام است؛ و در یک جای آن - که من خواندم - یکی دو صفحه بیان می‌کند، بیان می‌کند، بیان می‌کند و بعد آخرش از امیرالمؤمنین می‌گوید که:

لَكَ اللَّهُ يَا عَلِيُّ وَ قَدْ كُنْتَ مَظْلُومًا فِي كُلِّ شَيْءٍ؛^۲
«خدا با تو باشد، خدا بیاید دست تو را بگیرد ای علی! من هرآنچه چشم انداختم دیدم در هر چیزی به تو ظلم کردند: لَقَدْ أَظْلَمُواكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ!»

این حرف يك سنّی است! معنای «لَكَ اللَّهُ»

می‌دانید چیست؟! یعنی هیچ موجودی نمی‌تواند بیاید

^۱ شیخ المضیرة أبوهریره، ص ۱۸۲.

^۲ أضواء علی السنّة المحمّدیّة، ص ۲۴۹.

و دست تو را بگیرد و از عهده این ظلم‌هایی که به تو کرده‌اند، بخواهد نیرویی به تو بدهد؛ فقط خدا باید دست تو را بگیرد و به تو نیرو بدهد! در مقابل تمام این مسائل، خدا جزای توست! ^۱

^۱ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۴۶:

«معاویه با این افعال قبیحه در مدّت چهل سال حکومت خود در شام برای این هدف از حرکت ننشست، و خواب راحت ننمود، و در برابر این جنایات ظاهریّه و باطنیّه، آشکارا و پنهان، نه تنها خود را شرمنده و گنهکار ندید، بلکه پیغمبر و امیرالمؤمنین و قرآن را مجرم و خیانت‌کار می‌نگریست که در برابر فرعونیت خود و تار و تبارش قیام کرده‌اند، و ریاست آنان را از مکه و عربستان برانداخته‌اند.

اینجاست که عالم بیدار و مطلع: شیخ محمود ابوریّه پس از بیان جریان مفصل حرب جمل و صفین و برانگیختن تمام قوا و امکانات را بر علیه علی بن ابی طالب علیه الصّلاة و السّلام بدون اختیار، فریادش بلند می‌شود که: «لَكَ اللهُ يَا عَلِيُّ! تَأَلَّبَتْ كُلُّ الْقُوَى عَلَيْكَ! وَ كَمْ نَلَتْ مِنَ الْبَعِيدِ وَالْقَرِيبِ! وَ كَمْ حَمَلَتْ مِمَّا تَأْتِي الْجِبَالَ أَنْ تَحْمِلَهُ» (شیخ المضیره، پاورقی، ص ۱۷۲). خدا برای تو و یار و یاور تو باشد ای علی! جمیع قوا و تمام قدرت‌ها را بر علیه تو تنها بسیج کردند و با هم هم‌دست و هم‌داستان گشتند! چه بسیار از دست دور و نزدیک به تو رسید! و چه بسیار مصائب و مشکلاتی را متحمل شدی که کوه‌های راسخ و سخت و سنگین از تحمل آن ابا کردند!»

نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۲۷، تعلیقه ۲:

«در کتاب أضواء علی السنّة المحمّدیّة (طبع سابق)، ص ۲۴۹ در تحت عنوان: «غریبه توجّب الحیره؛ امر غریبی که شگفت‌انگیز است» گوید: «از غریب‌ترین امور و از چیزهایی که انسان را دچار حیرت می‌کند آن است که: نام علی رضی الله عنه را در میان آنان که جمع و کتابت قرآن به عهده شان سپرده شد، نیاورده‌اند! نه در عهد ابوبکر و نه در عهد عثمان. اما نام غیر او را که از جهت علم و فقه پایین‌تر از علی بوده‌اند ذکر کرده‌اند. آیا علی در این امور علم و اطلاعی نداشت؟! یا اینکه مورد وثوقشان نبود؟! یا از کسانی بود که استشاره با او و شرکت دادن وی را در این امر صحیح نبود؟!»

بار پروردگارا! عقل و منطق حکم می‌کنند که علی باید اولین کسی باشد که متعهد این امر گردد، و عظیم‌ترین کسی باشد که در این امر شرکت کند.

کلام ابوریّه در ردّ عامّه و ردّ عدالت صحابه

و در این کتاب صریحاً دارد که:

ما گذشتیم و یک عمری کردیم و عمرمان را در همین مسائل گذرانندیم؛ تمام این تاریخ باید عوض شود، تمام مذاهب باید عوض شود! اشتباهاتی که علمای ما کرده‌اند، چرا ما دنبال آنها برویم؟!

علنی می‌گوید:

صحابه پیغمبر مثل سایر افراد مردم‌اند، هم پوست دارند، هم گوشت دارند، هم هوای نفس دارند؛ آن کسانی که اطاعت کردند بهشت

چراکه به‌قدری از صفات عالیّه و مزایا به او داده شده بود، که به غیر او از میان جمیع صحابه داده نشده بود. رسول خدا او را بر روی چشم خود تربیت کرد و دوران طویلی در تحت کنف او زندگی نمود. و از اوّلین مرتبه وحی تا آخرین مرحله آن را شاهد و ناظر بود؛ به‌طوری‌که یک آیه از آیات قرآن از دست او بیرون نرفت.

اگر بنا بشود علیّ را در این امر خطیر دعوت نکنند، پس در چه امری باید او را دعوت کرد؟! و اگر در امر خلافت ابوبکر عذرهایی تراشیدند تا از وی تخطی کنند و از او نپرسند و مشورت نکنند، به کدام چیز اعتذار می‌جویند در عدم دعوت او را برای امر کتابت و تدوین قرآن؟! چه علّت و دلیلی برای آن بیاوریم؟ و چگونه قاضی عادل در این مسأله حکم می‌کند؟ حقّاً این مسأله عجیب است؛ و چیزی در توان ما نیست مگر آنکه کلمه‌ای را بگوییم که مالک غیر آن نیستیم؛ و آن کلمه این است:

لک الله یا علیّ! ما أنصفوک فی شیء؛ خدا برای تو باشد و به درد دلت برسد ای علیّ! این زمامداران خلافت و مدّعیان جمع و تدوین قرآن، در هیچ چیز با تو از در انصاف درنیامدند. «

می‌روند، آن کسانی که تمرّد کردند جهنم

می‌روند.^۱ و^۲

اعتراض به عدالت صحابه

یعنی چه که تمام افراد صحابه حرفشان

حجّت است و به مجرد اینکه پیغمبر را دیدند

^۱ رجوع شود به أضواء علی السنّة المحمّديّة، ص ۳۵۴ و ۳۶۲.

^۲ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۵۴:

«ابوریّه می‌گوید: "برای آنکه اتّهام را از بعضی صحابه بردارند، آنان که دنیا آنان را به فتنه و فساد کشید حدیثی از پیغمبر آوردند که: «أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم؛ اصحاب من مانند ستارگانند. به هریک از آنان اقتدا کنید راه را می‌یابید!»

این حدیث اصل ندارد. و درباره این حدیث قصّه‌ای میان من و میان ناصبی: محیی‌الدین خطیب جاری شد (که شایان ذکر است). او چون کتاب من: أضواء را که انتشار یافته بود مطالعه کرد و در فصل عدالت صحابه مطلع شد بر مطالبی که عدالتشان را نفی می‌کند، روزی با حالت غضب با من روبرو شد و گفت: «چگونه تو این مطلب را گفته‌ای در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم راجع به اصحاب گفته است: أصحابی کالنجوم تا آخر حدیث؟!»

من به او گفتم: تو در تعلیقاتی که بر کتاب مُنتقی، تألیف ذهبی آورده‌ای، در صفحه ۷۱ نظر دادی که این حدیث صحیح می‌باشد. امّا در این حدیث طعن زده‌اند، و از جمله بزرگان طعن‌زنندگان، ابن تیمیّه می‌باشد. با این سخن من غضبش فوران گرفت و گفت: «این طعن در کجاست؟!»

من گفتم: در خود کتابت: الْمُنتقی. در این حال نزدیک بود از شدّت غیظ از هم بپاشد و متلاشی گردد. گفت: «در کدام صفحه؟!» گفتم: در صفحه ۵۵۱ و در آن وارد است که ابن تیمیّه می‌گوید: «و حَدِيثُ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ رَأَى أَمَامَانَ حَدِيثٌ تَضْعِيفُ كَرَاهَانَهُ وَ فِيهِ حُجَّتِي وَ جُودُ نَدَارَتِهِ.» و همین‌که نزدیک بود این کلامی را که خودش برای خودش اثبات نموده است بخواند، ناگاه مبهوت شد و رنگش زرد گردید. و من قبل از آنکه از مجلس وی بیرون آیم به او گفتم: کتاب منتقی بر تو این جهل و این لکه ننگ را تا روز قیامت مُسَجَّل خواهد نمود.»

وجود اینها ملکوتی شد؟! درحالتی که در قرآن
مجید سوره‌ها و آیاتی درباره منافقین هست؛
(وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)^۱ درباره آنها آمده، آن وقت
چگونه اینها می‌گویند همین که پیغمبر از دنیا
رفت، تمام این صحابی منافق و صحابی دشمن
و صحابی متمرّد، یک مرتبه عادل شدند!

می‌گویند: درست است، درباره صحابه

پیغمبر و زنان پیغمبر چنین [مطالبی هست] و در آیات

قرآن هم درباره این مسائل آمده است، امّا همین که

پیغمبر از دنیا رفت، همه اینها عادل [شدند]! عجب!

این خیلی معجزه است و این معجزه از معجزه پیغمبر

بالا تر است! چون وقتی پیغمبر می‌خواست افرادی را

تربیت کند، این قدر خون دل می‌خورد، این قدر به او

سنگ می‌زدند، این قدر به او ساحر می‌گفتند؛ امّا

همین که پیغمبر از دنیا رفت، همان دقیقه تمام این افرادی

۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۰.

۲ در أضواء على السّنة المحمّديّة ص ۳۲، از استاد دانشگاهی نقل کرده
است:

«آیات وارده در ذمّ صحابه، حال آنها را در زمان پیغمبر بیان می‌کند، اما بعد
از پیغمبر همگی مبرّا و معصوم شده‌اند و اگر کسی این حرف را قبول نکند
کافر است!»

که در مدینه و در مکه و از طلقاء بودند، [حرفشان
حجّت می‌شود]! ابوسفیان جزء صحابه است، معاویه
جزء صحابه است، اینها همه مسلمان‌هایی هستند که با
پیغمبر و با اسلام بودند و حرفشان حجّت است! اینها
می‌گویند: [انسان] باید از هرچه سابقه‌ای که اینها
دارند، دست بردارد و ما مَضی را نگاه نکند؛ همۀ اینها
عادل، و اصلاً بالاتر از عادل، معصوم هستند! کلام
اینها ردخور ندارد و آنچه از صحابه نقل می‌شود دیگر
نباید ما روی آنها تحقیق کنیم.

و این مطلب خیلی مطلب غلط و خلاف
واقعی است. چون اولاً: همه صحابه را [در
درجۀ اوّل و معصوم] می‌دانند و عصمت صحابه
و عدالت صحابه ایجاب می‌کند که تمام روایاتی
که از اینها نقل شده است، ما حجّت بدانیم؛
آن وقت طبق آن جهت، این اختلاف مذاهب پیدا
شده است و تمام اینها از همین فکر باطل است
که چون ما صحابه را عادل می‌دانیم باید بگوییم
این مذاهب بر آن اساس پیدا شده است! و اما اگر
ما انتقاد کنیم و بگوییم این صحابه چنین
[بودند]، آن وقت دیگر تمام است و فاتحه این

مذاهب هم خوانده می شود.^۱

عدم قبول کلام بدون دلیل در جامعه فعلی

حالا مسئله اینجاست که می دانید دیگر امروزه بحث‌ها، بحث‌های تحقیقی و عمیق است؛ یعنی مثلاً بنده بیایم در مشهد بنشینم و به عنوان اینکه اسمم سید محمدحسین حسینی

^۱ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۰۸، تعلیقه:

«این مصائب بر اسلام، همه براساس عادل شمردن جمیع اصحاب رسول خداست که معاویه و هم‌قطارانش را عادل و غیر گناه‌کار تلقی می‌کنند و این بَلَّغَ مَبْلَغَ جِنَايَاتِهِمْ مَا بَلَّغَ. ﴿وَمِنْ آهٍ آلِ مَدِينَةٍ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ﴾ (آیه ۱۰۱ از سوره ۹ توبه). ” و بعضی از مردم مدینه در نفاق و دوئیّت مطلب را از حدّ گذرانیده‌اند. تو آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم. “ بنابراین با این صراحت آیه قرآن چگونه جمیع اصحاب که در مدینه بوده‌اند همه پاکدل و معصوم از گناه و عادل بوده‌اند؟! ”

مرحوم سید شرف‌الدین عاملی در رساله خود: إلى المجمع العلمي العربي بدمشق، ص ۸۸ می‌گوید: ”قرآن کریم کثرت منافقین را در عصر پیغمبر اثبات کرده است. و برادران سنی مذهب ما در این مسئله با ما موافقت دارند ولیکن می‌گویند:

صحابه بعد از عصر پیغمبر همگی بدون استثناء عادل می‌باشند؛ حتی اینکه وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانشان موجب نفاق منافقین آنها گردید ولیکن به مجرد آنکه پیغمبر به رفیق اعلیٰ رحلت کرد و وحی منقطع شد، اسلام منافقین نیکو گردید و ایمانشان تمام و کمال یافت، بنابراین ناگهان جمیع آنان همگی و بدون استثناء (حتی یک استثناء) مردمی موثق و عادل و مجتهد در دین گشتند. از کارشان نباید پرسش شود و اگرچه مخالفت نصوص صریحه را بنمایند و نقض محکّمات کتاب و سنت را بکنند. “ انتهى.

و حقیر گوید: بنابراین این منطق عفن و نازیبا باید پیامبر را - عیاداً بالله - خسرّه للعالمین دانست نه رَحْمَةً للعالمین؛ چراکه وجودش سبب و علت تامّه نفاق بود و با مرگش رحمت نازل شد و همه منافقان، خود به خود بدون انقلاب و توبه، مسلمان معصوم و عادل و موثق و مجتهد در امور دین شدند! ”

طهرانی است، بخواهم دفاع از شیعه کنم و به عنوان اینکه این یک مذهبی است که برای پدر و جدّ ما و... است، بیایم یک مطالبی بنویسم، این حرف در دنیا دیگر خریدار ندارد! کسی بخواهد از مذهب خودش به عنوان شخصیت و نظریه خصوصی اش طرفداری کند، این حرف خریدار ندارد و از هر عبارت این شخص، هزارتا اشکال بیرون می آورند؛ نه اینکه خود شیعه یا سنی اشکال بیرون می آورد، [بلکه] آن مسیحی و یهودی [اشکال] بیرون می آورد؛ و افرادی هستند که در مذهب ما بیش از خودمان وارد هستند!

ابوریّه در همین کتابش یک جمله خیلی

خوبی دارد، می گوید:

بعضی از همین آخوندها و محدّثین و حشویّه و اخباری های سنی ها که خیلی ما را اذیت می کنند و چه می کنند و... ، گمان نکنند که من با این عباراتی که در اینجا آورده ام می خواهم به آن خارجی ها و مستشرقین معنایی یاد بدهم و آنها را به این معنا وارد کنم؛ نه آقا! آنها جلوترند، آنها رسیده اند، تمام کتاب های ما را زودتر از ما دقّت کرده اند و دارند ایرادهایش را می گیرند؛ بلکه من می خواهم خودم را نسبت به آنها ارائه بدهم که: ما هم دنبال کلام شما هستیم و آنچه را که شما

هم پی برده‌اید ما هم یک قدری پی برده‌ایم!^۱

موشکافی نمودن مطالب توسط محققین جامعه

امروز

یک دائرة المعارف الإسلامیّه نوشته شده، تمام این را هم فرنگی‌ها نوشته‌اند و تحقیقاتی که درباره اسلام کرده است، شاید به آن جامعیت و به آن متانت و حق، دائرةالمعارفی در میان خود ما نوشته نشده باشد!^۲

حالا بنده اینجا بیایم از امام جعفر صادق به عنوان اینکه امام من است [مطلبی را نقل کنم]، هزار نفر می‌آیند تمام اینها را موشکافی می‌کنند و یک یک این کتاب‌ها را مطالعه می‌کنند، به زبان

^۱ أضواء على السنة المحمّديّة، تعليقه ۳، ص ۱۱۹.

^۲ قابل ذکر است که منظور معظم له، دائرة المعارفی به نام دانشنامه اسلام یا EL می‌باشد که کار نگارش آن از سال ۱۹۰۶ میلادی زیر نظر مارتین تئودور هوتسما (Martijn Theodoor Houtsma) به زبان انگلیس آغاز شده، و حاصل زحمت عدّه‌ای از خاورشناسان اروپایی در زمینه اسلام است. البته اخیراً دائرة المعارف بزرگ اسلامی زیر نظر سید محمد کاظم موسوی بجنوردی به سه زبان فارسی، عربی، انگلیسی تدوین شده و به نشر رسیده است. (محقق)

اردو و به زبان سانسکریت^۱ و به زبان سارت^۲ ها
و به زبان...، و درمی آورند که یک جمله این
حرف سندی ندارد. اگر کتابی که مطلبی در آن
نقل می شود چنین شد، اصل کتاب از اعتبار
می افتد!

وقتی که در عالم امروز، تحقیق به این صورت
درآمده است، آن وقت دیگر ما نمی توانیم به
عنوان اینکه من چنین هستم، بیایم کتاب بنویسم!
کتاب باید طبق حق برود و هرچه انسان
تشخیص می دهد، با دلیل و مدرک باشد. [مثلاً]
ما می گوئیم که حضرت صادق علیه السلام
چنین می گوید به این دلیل و به این دلیل و به این
دلیل؛ آن هم نه ادله ای که ما از خودمان داشته
باشیم، [بلکه] ادله ای که حق باشد، هم در میان
ما و هم در میان آنها و قابل انکار نباشد. آن وقت
این کتاب دارای ارزش می شود؛ آنها هم می آیند
مطالعه می کنند و نه تنها اینکه مطالعه می کنند،
بلکه به درد آنها هم می خورد. و ممکن است که

^۱ لغتنامه دهخدا:

«سانسکریت: (اخ) رجوع به سانسکریت شود...»

سانسکریت: [س ک] (اخ) زبان علمی قدیم و مقدس هندوان؛ و آن یکی از
زبان های مهم هند و ایرانی از شعب هندو اروپایی است.»

^۲ سارت: به تاجیک های خوارزم گویند؛ یا در زمان تیموریان، به تاجیک
می گفته اند؛ یا آمیزه ای از ترک و تاجیک را گویند؛ و یا تاجیک های نواحی
کوهستانی غرچه یا غرچه گان را گویند. (محقق)

این کتاب هم سند برای عبارت آنها باشد؛ چون هرچه می آیند و می گردند می بینند این مطلب در فلان جاست، این مطلب در فلان جاست، و اتفاقاً مدارکش هم یک مدارکی است که قوی است و در نزد آنها شناخته شده است و قابل انکار نیست. آن وقت حضرت صادق نه به عنوان اینکه رئیس مذهب ماست - به اینکه متعلق به ما است - شناخته می شود، بلکه به عنوان اینکه امام به حق است من حیث الإیلاق [شناخته می شود]؛ آن وقت حضرت صادق در دنیا شناخته می شود و به دنبال حضرت صادق، تشیع شناخته می شود و به دنبال آن، تسنن از بین می رود و عمر و ابابکر فاتحه شان خوانده می شود!

شکسته شدن انحصار مذاهب اربعه عامه در

جامعه امروز

امروز سنی ها در میان رجال اهل علم آبرو ندارند! آن کسانی که دارای فکر روشن اند علناً می گویند: ما نمی توانیم بگوییم و بر خودمان تلقین کنیم یا به دیگری بفهمانیم که ما از فهم دست برداریم و مقلدانه زیر بار بعضی از مذاهب برویم و خودمان اجتهاد نکنیم و تابع مجتهد دیگری باشیم که در هزار سال و یا بیشتر زندگی می کردند!

وقتی خدا به ما فکر داده و گفته است که: «در قرآن می‌توانید فکر کنید»، ما نمی‌توانیم بگوییم که: نه خیر، ما حقّ فکر کردن در قرآن نداریم؛ قرآن را باید ببندیم، سنت پیغمبر را هم کنار بگذاریم، ما برویم تابع ابوحنیفه باشیم و هر چه او گفت باید تقلید کنیم! لذا انحصار مذاهب از بین رفته است!

مسدود کردن باب اجتهاد، ضربه‌ای بزرگ به

اسلام

همین احمد امین صریحاً می‌گوید: «ضربه بزرگی که به اسلام خورده، از باب سدّ باب اجتهاد است!»^۱ همین مردی که تا چندی پیش،

^۱ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۱۴، تعلیقه ۱:

«دکتر احمد امین مصری در کتاب یوم الاسلام، ص ۶۵ - ۶۷ با شدت، استبداد و سلطنت و تبدیل خلافت به امارت خودرأیی معاویه را ردّ می‌کند. وی پس از بحث طویلی در کیفیت افتراق حکومت اسلام، می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

”بالأخصّ وقتی قائل به حرمت اجتهاد گردیدند و در حدّ محدودی از فروع متوقّف شدند. این موجب شد تا ضعف پنهان در جسم امتّ رشد و نموّ نماید، نموّی که امتّ را به حیات سکون و زندگانی استسلام انس دهد و آن را مورد قبول و تسلیم امراء کند، و زمام امتّ را به دست حکام و امراء بسپارد حتّی در عصری که اعتقاد به وجوب اطاعت کورکورانه از جهت وجوب دینی، رخت بر بسته است. و با وجود این اختلاف شدید در میان مسلمانان، معاویه و اهل بیت او توانستند با انواع وسایل گوناگون به این اختلاف خاتمه دهند و خودشان تأسیس امپراطوری را بنمایند که از وسیع‌ترین امپراطوریات باشد که در آن، مأذنه‌های مساجد در هوا بالا برود و در آنها مؤذنین اذان بگویند و جوّ را از صدای اذانشان پر نمایند. و بدین وسیله رقعه

شیعه را مسخره می‌کرد و به اتهام‌های عجیب و غریب متهم می‌کرد و کتاب‌های اتهامش هم الآن در دست است، حالا آمده و پشیمان شده است؛

عالم اسلامی گسترش یافت و بر اکثر بلاد اندلس مستولی گردیدند و بسیاری از شهرها را در دو جنوب (شرقی و غربی) فرانسه فتح کردند. و در پایان صد سال پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، عرب حکم می‌کرد بر مملکت وسیعی که از مملکت روم گسترده‌تر بود. این حکم‌فرمایی کشیده می‌شد از حدود کشور چین تا آبشارهای جنوبی رود نیل، و از جنوب غربی اروپا تا مغرب و اواسط آسیا. و پایتخت این امپراطوری دمشق بود هم‌چنان‌که توانستند دوتا از بزرگ‌ترین مظاهر مملکت را تغییر دهند: اول برگردانیدن دیوان‌ها به لغت عربی و تخلصشان از دخالت کسانی که در تدوین دواوین بدان‌ها نیاز اضطراری داشتند؛ و دوم سکه زدن بر روی پول‌های طلا و نقره و سایر فلزات. زیرا اعراب در تمام طول این مدّت، مجبور بودند با سکه‌های روم و فارس معامله نمایند. اما هنگامی که مطمئن شدند و کشور گشایی‌شان اتّسع پیدا نمود، شروع کردند تا نقودشان را خودشان بسازند. و بدین جهت کشورشان مملکتی گسترده به تمام معنی گردید. و این مملکت در عصر امویّون به نهایت وضعت خود رسید و سپس در عصر عبّاسیون شروع کرد تا تدریجاً پاره پاره شدن و هم‌چنین در ما بعد آن عصر از عصور دیگر.

و به واسطهٔ معاویه بود که خلافت به سلطنت استبدادی منتقل شد. و فرق میان آن دو این است که اساس خلافت، پیروی از احکام و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، و اعتماد در حلّ مشاکل به شورای اهل حلّ و عقد و اختیار خلیفه از خودشان بنابر رویت اصلح؛ اما سلطنت شباهت دارد با ملوک و پادشاهان قدیم از فارس و روم، و استبداد به رأی و حصر جانشینی بر پسران و یا خویشاوندان، و اگرچه صلاحیت نداشته باشند برای تدبیر و اداره امور. و تمام اینها را معاویه انجام داد.

و نمونهٔ خلافت آن است که اعرابی به عمر گفت: «لو رأینا فیک اعوجاجاً لقومناه بسیوفنا؛ اگر ما در تو کژی نگرستیم تحقیقاً آن کژی را با شمشیرهایمان استوار خواهیم نمود!» و نمونهٔ سلطنت آن است که عبدالملک بن مروان گفت: «من قال بلسانه هكذا قلنا بسیفنا هكذا هر کس با زبانش بگوید: چنان! ما با شمشیرمان می‌گوییم: چنان!» و حق آن است که معاویه ریاست بر مردم پیدا کرد با غلبه نه با اختیار. و سپس در گذراندن امور، راه استبداد را پیمود.»

یعنی در اثر مطالعات و راهنمایی‌های همین علمای بزرگ ما و ارشاداتی که کرده‌اند، می‌گوید که: «بزرگ‌ترین ضربه‌ای که به اسلام خورده، از سدّ باب اجتهاد است.»

اسلام، دین فکر و تعقل و تأمل

اسلام دین فکراست، دین تعقل است، دین تأمل است؛ و این طور که باشد، انسان می‌تواند مجتهد باشد، هر کس می‌تواند برود مجتهد بشود. اینکه: «تو اصلاً نمی‌توانی تا آخر مجتهد باشی ولو اینکه علمت هم از ابوحنیفه بالاتر برود و ولو اینکه علمت هم از شافعی بالاتر برود، باز باید تابع شافعی باشی» غلط است! و صریحاً می‌گویند: غلط است! إن شاء الله مثل اینکه طلیعة این معانی دارد ظهور و بروز می‌کند و مکر و حيلة عامه آشکار می‌شود!

امیرالمؤمنین علیه السلام: «نگذارید که

جماعتی سبقت به قرآن بگیرند!»

چون آنها دارند روی آن کار می‌کنند و دائرةالمعارف می‌نویسند، جزوات منتشر می‌کنند، در روزنامه‌ها ایرادات به اسلام دارند، و اینها باید از عهده جواب بریبایند. و یکی دو تا هم نیست؛ حمله از همه اطراف است، از همه اطراف دنیا حمله می‌کنند و باید از عهده جواب بریبایند!

و کاش زودتر بیدار می‌شدند که کار به اینجا
نمی‌رسید!

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «به قرآن عمل کنید و

نگذارید که جماعتی سبقت به قرآن بگیرند!»^۱ قرآن
کتابی نیست که خدا بر ما فرو فرستاده باشد من حیث
اینکه با ماست؛ ما با سایر افراد بشر از جهت
مخلوقیت هیچ تفاوتی نداریم. خدا هم خدای همه
ماست و قرآن هم برای هر فرد فردی از افراد بشر
آمده است؛ هرکسی که با دل پاک سراغ قرآن برود
بهره می‌برد، و هر کسی نرود گوشمالی می‌شود!

ما الآن داریم گوشمالی می‌شویم؛ همین جریاناتی

که اینجا برای آقایان عرض کردیم، همه گوشمالی برای

عدم عمل به قرآن است که باید کفار بیایند و قرآن

بگیرند و پیش مطالعه کنند و کار کنند و آن وقت بیایند

به ما ایراد کنند که: آقا این مذهب شما فلان مطلبش

خلاف قرآن است؛ بیاید جواب بدهید! و اینها که هزار

سال سینه می‌زدند که: هر صحابی عادل است و اصلاً

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶، ذیل وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام
شهادت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام: «الله الله فی القرآن لا
یسبقنکم بالعمل به غیرکم.»

صحبت غیر صحابی نکنید، صحبتِ شیعه نکن، شیعه
زندیق است، شیعه یهودی است، شیعه زرتشتی است،
و شیعه...، اصلاً تشیع یعنی سلطنت بنی عباس بر
خلاف عرب و بر خلاف اسلام و چه و چه...، و چقدر
این شیعه‌ها را کشتند و تهمت زدند و در زندان‌ها،
نه تنها حضرت امام حسین علیه السلام [بلکه] تمام تشیع
را از آن وقت تا حالا دارند می‌کوبند و هنوز هم که
هنوز است تماشا می‌کنید که شیعه در همه جا نمی‌تواند
برود و مطلب خودش را بیان کند، اگر شما الآن بروید
در مسجد مدینه و نام علی را ببرید و بگویید: أَشْهَدُ أَنَّ
عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ، نه در اذان، شما را همان جا در همان مسجد
تکه‌تکه می‌کنند و نمی‌گذارند بیرون بیایید! و هم چنین
اگر نام فاطمه زهرا را به تقدیس ببرید! اما نام عایشه
إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ، نام فلان إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ! اینها همه‌اش تزویر
است، همه‌اش دروغ است و معاویه مردم را هزار و چند
سال به همین تزویرها نگهداشته و اینها همان سنت
معاویه و ولید بن عقبه و مروان و دارودسته‌اش است.
حالا دارند از آنجا مطالعه می‌کنند و بگذار

روی این حرف‌ها تیرهای خودشان را بزنند؛
سزای خود همین مردم است که وقتی [مخالفت
بکنند] اینها تیر باران بشوند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ